



# عبدالجواد فلاطوری

و  
آسیب شناسی فلسفه

طاهره غلامی شیرینی  
و  
مهدی کمپانی زارع



عبدالجواد فلاطوری در ۲۹ دی ماه سال ۱۳۰۴ هـ. ق، در محله بیدآباد اصفهان، به دنیا آمد. وی از احفاد ملا اسماعیل اصفهانی، از اساتید حاج ملا هادی سبزواری، بود. دوران دبستان را در مدرسه اقدسیه و ایران به سر برد و در سال ۱۳۲۲ با دریافت دیپلم، دوره متوسطه را در هنرستان صنعتی اصفهان به پایان برد. وی همزمان با تحصیل در دبیرستان به تحصیل دروس مقدماتی در حوزه علمیه اصفهان پرداخت. به سال ۱۳۲۳ همراه اعضای خانواده به تهران مهاجرت کرد و رسماً، به عنوان طلبه مدرسه مروی، مشغول تحصیل علوم دینی شد و از بزرگانی چون محمدتقی قمشه‌ای و محمدتقی شاه‌آبادی بهره جست.

سه سال پس از این تاریخ به مشهدالرضا (ع) عزیمت نمود و چونان عمو و عموزادگانش با شهرت «حکیمی» در میان دانشوران این شهر اشتهار یافت. وی در این شهر مبارک به محضر پرفیض اساتیدی چون ادیب نیشابوری، محمدرضا ترابی خراسانی، احمد مدرس، هاشم مدرس قزوینی، محمدرضا کلباسی و هادی کدکنی نیشابوری راه یافت و توانست از شیخ کلباسی اجازه روایت و گواهی اجتهاد دریافت کند. از فضایی شهیر هم‌درس ایشان در این دوره می‌توان دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی را نام برد.

در سال ۱۳۳۰ مجدداً به تهران بازگشت و این بار در مدرسه مجد اقامت گزید و از محضر آیات عظام محمدتقی آملی و خوانساری بهره برد. در سال ۱۳۳۲ با میرزا مهدی آشتیانی آشنا شد که در این ایام بیمار بود. فلاطوری، در خانه فیلسوف شرق، ضمن پرستاری شبانه‌روزی از وی به کسب فیض از ایشان مشغول شد و بخش‌هایی از اسفار اربعه را از ایشان آموخت.

وی به موازات آموختن علوم و معارف اسلامی، از اساتید مطرح حوزه، به تحصیل در دانشگاه نیز مشغول بود و توانست در دانشکده معقول و منقول تهران با ترجمه المشاعر، به عنوان رساله لیسانس، در این مقطع فارغ‌التحصیل شود. وی پس از فراغت از دانشگاه تهران به آلمان رفت و در این کشور موفق به اخذ درجه دکتری فلسفه از دانشگاه بُن شد و با درجه ممتاز از پایان‌نامه خود به نام اخلاق عملی کانت دفاع کرد. سال‌های اقامت در آلمان وی را با بسیاری از موانع شناخت اسلام در اروپا آشنا ساخت. او کوشید تا با اقداماتی درخور تصویر حقیقی اسلام و تشیع را در میان اروپاییان ترسیم نماید. وی با این هدف در سال ۱۳۵۵ به ایران آمد و با همکاری برخی از فضلا طرح تأسیس آکادمی علوم اسلامی را پی افکند که در سال بعد در آلمان موفق به انجام آن شد. آشنایی وی با جهان جدید و ادیان مختلف و نیز درک وضعیت جهان و ادیان در این عصر او را بر آن می‌داشت پیش از آنکه مخاصمه و منازعه‌گریبان دین‌داران و انسان‌های آزاده را بگیرد، در هر گوشه جهان فضایی برای گفت‌وگو، مفاهمه و هم‌فکری فراهم آورد. اسلام در دیالوگ آینه تمام‌نمایی از تلاش‌های وی در این زمینه است. به گواهی نزدیکان وی، در سال‌های تصدی ریاست آکادمی اندیشه و عمل، فلاطوری یادآور محییان بزرگی چون اقبال و سید جمال بود. تفاوت عمده‌ای که وی با این بزرگان داشت این بود که او عمیقاً دغدغه شناساندن صحیح فرهنگ و معارف شیعی به غریبان را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار داد و اموری چون ایجاد کتابخانه تخصصی شیعی و تصحیح کتب درسی مدارس هفده کشور اروپایی در ارتباط با اسلام و تشیع و ارتباط نزدیک با شرق‌شناسان اروپایی و آگاهانیدن آنان به اسلام و تشیع حقیقی، همه، پی‌آمد چنین دغدغه‌ای بود.

سرانجام پس از شش دهه تلاش، در آموختن و آموزاندن، در نهم دی ماه سال ۱۳۷۵ در آلمان از دنیا رفت. پیکر پاکش را به اصفهان منتقل کردند و در کنار تربت پاک شهیدان اصفهان و در جوار آرامگاه عارف کامل حاج رحیم ارباب به خاک سپردند.<sup>۱</sup>

فلاطوری، در دوره‌ای طولانی از حیات خود، به تغییر دیدگاه ملل متمدن اروپایی و آمریکایی نسبت به اسلام به‌ویژه تشیع و فرهنگ غنی آن، توجه فراوان داشت و در این راه، علاوه بر سخنرانی‌ها و نگارش کتب و نیز رایزنی‌های



فرهنگی، چنان‌که گفته شد، به اصلاح متون درسی اروپاییان در باب اسلام و تهیه کتابخانه تخصصی تشیع و ایجاد آکادمی علوم اسلامی پرداخت. اما این مصلح نوین، سال‌ها پیش از پرداختن به چنین فعالیت‌های فراگیر و سودمندی، در مهد تفکر فلسفی جهان اسلام، نزد اساتید بزرگی به یادگیری فلسفه اسلامی پرداخته بود و در این عرصه از یکی از بزرگان این فن اجازه‌نامه‌ای با این محتوا دریافت نمود: «فاضل کامل و صاحب‌نظر استواررای، عبدالجواد حکیمی فلاطوری، ژرفای مطالب حکمت و عرفان را فراگرفت و اینک به درجه شامخی از این علوم و معارف رسیده است و صلاحیت تدریس کتاب‌هایی را داراست که در این رشته فراهم شده است. با این همه نزد دانش‌پژوهان و طالبان حقایق، ناشناخته و مجهول‌القدر است.»<sup>۲</sup>

وی چنان‌که از اجازه‌نامه فیلسوف شرق، میرزا مهدی آشتیانی، هویداست، بی‌تردید با علوم عقلی متداول در حوزه‌های فکری اسلامی آشنایی قابل توجهی داشته است. علامه طباطبایی، فلاطوری را در «مباحث فلسفی، صاحب کنجکاوی‌های حکیمانه و انتقادات محققانه» معرفی نموده است.<sup>۳</sup>

رساله‌های لیسانس و دکتری وی، چنان‌که گفته شد، کاملاً فلسفی بود و در فهرست نوشته‌های وی و کارنامه‌ای که از وی ترتیب داده‌اند،<sup>۴</sup> به مقالات فلسفی مهمی برمی‌خوریم که از حیث عنوان، نحوه ورود به مباحث و بیان نکات تازه و عمیق و مراجعه به آثار اصیل فلسفی تا کنون نیز نظیری درخور نیافته‌اند. وی در مقام اندیشه فلسفی به نحو عالمانه‌ای - فارغ از صحت و سقم دیدگاه‌هایش - در ابتدای دهه پنجاه با یکی از فیلسوفان نام‌آور عصر، علامه طباطبایی، وارد مناظرات قلمی شد که به‌راستی موجب پویایی عظیمی در جامعه فلسفی کشور شد.<sup>۵</sup> نکته‌ای که در باب نگاه فلسفی فلاطوری حائز اهمیت است این که وی چونان هر فیلسوف راستینی منتقد جمیع عرصه‌های فکر بشری، از جمله فلسفه و فعالیت‌های گذشتگان و معاصران، بود. این نحوه مواجهه با فلسفه برخی جریان‌های ضد فلسفی معاصر را بر آن داشت تا وی را - به‌رغم کارنامه و اندیشه‌اش - مخالف فلسفه و حامی طایفه موسوم به «اهل تفکیک» نشان دهند. تأکید وی بر قرآن و نهج البلاغه به هیچ روی به معنای نفی اندیشه فلسفی و تفکر عقلانی نبود. فلاطوری با برخی از تلقی‌های نادرست از فلسفه و دایره کارآمدی آن سر سازگاری نداشت و به صراحت از آنها انتقاد می‌کرد، اما اندیشه‌های وی سراسر فلسفیدن و اندیشیدن در بافت تفکر منطقی و فلسفی بود. فلاطوری از آنچه موسوم به «فلسفه اسلامی» است به عنوان یکی از محصولات برخورد تفکر مسلمانان با فرهنگ یونانی یاد می‌کند. وی معتقد است که این آشنایی تنها حیظه فلسفی جهان اسلام را تحت تأثیر قرار نداد و دایره شمول آن بسیار گسترده است. اما او به صراحت بیان می‌دارد: «هیچ‌یک از ادیان به اندازه اسلام، اصالت فلسفه یونان را دگرگون نکرده‌اند. این دگرگونی هم منافی داشته و هم مضارری. یکی از منافی که اسلام به فلسفه یونانی بخشید همان طرح مسئله وجود و ماهیت است.»<sup>۶</sup> وی بر آن است که فلسفه اولی و الهیات در اندیشه یونانی بالتبع حکمت طبیعی مطرح می‌شود، اما در فلسفه اسلامی مقصود بالذات است. وی با آگاهی عمیق از حیظه کاربرد تفکر فلسفی و غایت ادیان بیان می‌دارد: «خلط دین و فلسفه، نه به نفع فلسفه و نه به نفع دین بوده است. دین را از دین بودنش انداخته و فلسفه را از تحرک و پویایی‌اش.»<sup>۷</sup> وی به مانند غزالی و بسیاری از صوفیه مسلمان معتقد است استفاده حداکثری از فلسفه آفات بسیاری دارد و به جای آنکه اندیشه فلسفی چونان غذا در سطح متدینان ارائه شود، باید لزوماً در موارد ضروری به میزان اندک، به صورت دارو، و در جهت دفع شبهه‌افکنان به کار رود. وی به هیچ روی در مقام نفی فلسفه و یا کم‌ارزش جلوه دادن آن نیست، بلکه از خواص و آثار آن باخبر است و می‌داند که اگر بنایی را با دلیلی بالا بردیم، بی‌شک با دلیلی می‌توانیم آن را فرو کنیم و به تعبیر بزرگان:

آنچه را خود راست گرداند دلیل / با دلیلی کج شود نزد عقیل

این عین فلسفه‌شناسی و حرمت نهادن بدان است. زیرا بار افزون بر دوش فلسفه مسلماً در بلند مدت انتظارات بی‌جایی را در باب آن به وجود می‌آورد که عدم ناتوانایی در برآوردن آن خواسته‌ها اتهام ناکارآمدی را متوجه آن می‌سازد. گره زدن ایمان دینی و عقل فلسفی و ادعای یقین‌زایی آن، بیشتر از آنکه به استحکام ایمان متدینان یاری رساند، موجب می‌شود که به مجرد اندک تغییری در ساحت اندیشه، گمان به خطر افتادن ایمان دینی به اذهان متبادر شود. فلاطوری به طور آکید پرهیز داشت که اسلام را با تفکر فلسفی خاصی گره زده، به جهانیان ارائه دهد. وی خود می‌داند که ممکن است این اندیشه وی موجب سوء فهم برخی شود و بیان می‌دارد: «فلسفه صدرالمتألهین از حیث نحوه تبیین جهان بسیار جالب است. اما نباید چنین پنداشت که این همان حقیقتی است که پیامبر اسلام (ص) درصدد بیان آن بوده است. البته این سخنان بی‌احترامی به ساحت فلاسفه گذشته ما محسوب نمی‌شود و از بزرگی مقام آن علما نمی‌کاهد. من به هیچ وجه مخالف فلسفه نیستم. اصلاً اکثر اشتغال من پرداختن به فلسفه است و من آن را بسیار دوست دارم. ولی این امر موجب نمی‌شود که آن را از دین تفکیک نکنیم.»<sup>۸</sup>

انتقاد فلاطوری از فلسفه صدرایی به هیچ روی نشان بی‌اعتقادی وی به تلاش‌های فکری صدرالمتألهین نیست،

فلاطوری:  
فلسفه صدرالمتألهین  
از حیث نحوه  
تبیین جهان  
بسیار جالب است.  
اما نباید  
چنین پنداشت که  
این همان  
حقیقتی است که  
پیامبر اسلام (ص)  
درصدد  
بیان آن  
بوده  
است.



انتقاد فلاطوری  
از فلسفه صدرایی  
به هیچ روی  
نشان بی‌اعتقادی وی  
به تلاش‌های فکری  
صدر المتألهین نیست،  
بلکه مشعر  
به آن است که  
از وی بتی نتراشیم  
که نتوانیم آن را  
بشکنیم و جرئت  
تقادی و پرسشگری  
و ابداع را  
به تقلید و پذیرش  
کورکورانه  
مبدل نسازیم.

بلکه مشعر به آن است که از وی بتی نتراشیم که نتوانیم آن را بشکنیم و جرئت نقادی و پرسشگری و ابداع را به تقلید و پذیرش کورکورانه مبدل نسازیم. او ضمن پذیرش عمق تفکر فلسفی صدرا به صراحت بیان می‌داشت: «این فلسفه بازگویی یک واقعیت و حقیقتی نیست که اگر خدای نکرده لطمه‌ای به آن بخورد به اسلام برخورد.»<sup>۹</sup>

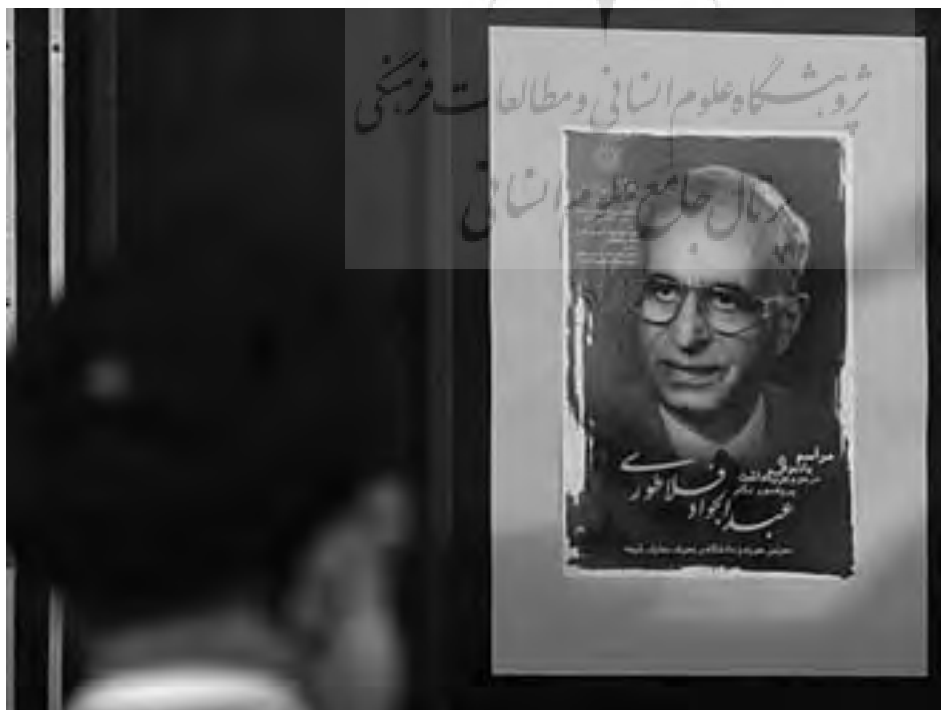
فلاطوری بر آن بود که این اندیشه که یک حقیقت نفس‌الامری وجود دارد و وظیفه فلسفه این است که آن را بشناسد، کاملاً خطاست. او رسالت فلسفه را پرداختن به مسائل معاصر حیات بشر جدید می‌دانست. او برای رسیدن به پاسخ‌های درخور از طریق فکر فلسفی، بر آن بود که «برای حل این مسائل نوعی مبانی فکری انتخاب می‌کنیم و بر اساس آنها پاره‌ای از راه‌حل‌ها را به بحث می‌گذاریم. اگر آن راه‌حل‌ها با آن مبانی متلائم و هماهنگ بود، آن تبیین قابل تحسین است.»<sup>۱۰</sup> وی به این مبانی و مقولات در روند مفاهمه آن‌چنان اهمیت می‌داد که معتقد بود عامل اصلی شکاف میان شرق و غرب چیزی جز همین تفاوت در ناحیه مبانی و بسترها نیست. وی بر آن بود که «مسئله، مسئله دین و صحت و سقم دین نیست؛ مسئله، طرز اندیشه است. هر چه اروپا از منشأ فکری سامی دورتر و به منشأ یونانی نزدیک‌تر شد، فهمش برای ما شرقی‌ها مشکل‌تر شد... ما شرقی‌ها جور دیگری فکر می‌کنیم و با مقولات فکری دیگری آشنا هستیم.»<sup>۱۱</sup>

فلاطوری با تفاوت و فاصله فاحش و فراوانی که میان شرق و غرب می‌دید، معتقد بود که آنچه حتی از غرب به شرق به عنوان فلسفه وارد شد کاملاً دیگرگون شد و، نه تنها وارد مباحث تازه‌ای شد، ماهیت بسیاری از مباحث آن نیز تغییر کرد. از این رو وی اکیداً زنه‌ار می‌دهد از اینکه در فهم و بررسی مکاتب فکری غربی و فیلسوفان مغرب‌زمین از تشابه اندیشه‌های برخی از فیلسوفان مسلمان استفاده کنیم.

«الآن فهم فلسفی غربی به‌خصوص برای افرادی که ذهن آنها به نحوی از انحا با فلسفه اسلامی آشناست، مشکل است. هگل را که می‌گویی، فوراً در وجود ذهنی سهروردی وارونه‌اش می‌کنند. از وجود که صحبت می‌کنی، می‌گویند: تنها هایدگر نیست که این حرف‌ها را زده، ملاصدرا را، خودش، دویست سیصد سال پیش فلسفه وجود داشت و... قضیه، قضیه افتخار می‌شود. ولی قضیه این می‌شود که مطلب لوث می‌شود و از بین می‌رود و دیگر نه ملاصدرا را خوب می‌توان فهمید و نه هایدگر را.»<sup>۱۲</sup>

وی یکی از مشکلات بزرگ تدریس و تدرّس فلسفه در جهان اسلام را این می‌داند که پاره‌ای پیش‌فرض‌های نامقبول و ناپذیرفتنی از هیئت قدیم بی‌هیچ وجهی در آن راه یافته و بعضاً از ناحیه معلمان و متعلمان آن به نحو تبعیدی مورد بحث قرار می‌گیرد. وی غرب را از این نظر واجد رهایی از تعبد می‌داند.

«فلسفه ممزوج شد با افکار تبعیدی. گرچه امروز طرز اخذ و تلقی ما از فلسفه و تدریس و تدرّس ما با استدلال است، ولی رئوس این استدلال برمی‌گردند به یک اصول مسلم‌های که فقط به نحو تبعیدی پذیرفته‌ایم. تعقل در اینها، هر روز یک غل و یک زنجیر تازه‌ای به فکر آزاد فلسفی انداخته و کار را به جایی رسانده که آن افکار برای ما سبب درست شدن و درست کردن



عُل‌های تازه شدند و برای غرب، سبب آزادی انسان‌ها از آن عُل‌ها.<sup>۱۳</sup> وی حتی به‌صراحت اعلام می‌دارد که طرح برخی مباحث از جمله وجود یا ماهیت و ماده و صورت به هیچ روی اصالتاً فلسفی نیست و طرح این مسائل راجع به طرح ایمانی - اعتقادی است که مسلمانان در اندیشه‌های دینی خود بدان سو مایل بوده‌اند. او در باب مسائل وجود یا ماهیت می‌نویسد که این مسئله «یک طرح ایمانی و اعتقادی است، بیشتر از این جنبه که آنچه را که خدا خلق کرده، وجود بوده است یا ماهیت. ولی این طرح باعث شد که تصوراتی را که ارسطو برای ساختن موجود خودش - که در تغییر رأی است - ساخته، آن تصورات را بردارند و در اینجا به صورت دیگری بسازند؛ من جمله تصور "دینامیس" و "انرگیا" که دینامیس به "قوه" و "انرگیا" به "فصل" ترجمه شده که می‌بایست از اینها ترجمه دیگری می‌شد. وقتی که مسئله را به وجود و ماهیت برگرداندند، مجبور شدند از همین دینامیس، "امکان" بسازند و از انرگیا "وجود" و بعد یک "امتناعی" هم به آن اضافه شد.<sup>۱۴</sup>

بررسی جزئیات اندیشه فلسفی فلاطوری، علاوه بر اختصاص صفحات بسیار بیشتر از آنچه در این نوشته آمده، به چاپ تمام آثار وی در مجموعه‌ای منسجم نیاز دارد؛ چیزی که تا کنون به هیچ روی به انجام نرسیده است. همین کوتا‌نوشت نیز به‌خوبی نشان می‌دهد که هرچند وی در فضای سنتی فلسفه اسلامی به‌طور عمیق با این فن آشنا شد، به هیچ روی چون همگنان خود، انتقاداتش را منحصر در پاره‌ای مباحث درون‌متنی نکرد و از بیرون به عنوان ناظری آگاه به کلیت آن نگریست و حتی در برخی مواقع به نقد جزئیات آن پرداخت. وی، هرچند انتقادات فراوانی به فلسفه اسلامی و ساختار و محتوای آن نمود، به هیچ روی تفکیکی نبود و اینکه برخی در بررسی اندیشه‌های وی به‌مجرد انتقاد وی از فلسفه بر آن برچسبی از تفکیک نهاده‌اند، از مصادیق مغالطه ایهام انعکاس است؛ هرچند هر تفکیکی، منتقد فلسفه است، اما هر منتقد فلسفه‌ای، تفکیکی نیست.



### پی‌نوشت

۱. در باب زندگی‌نامه فلاطوری از منابع متعددی بهره برده‌ام:
  - زندگی‌نامه خودنوشت وی، که در تاریخ ۱۹۸۰/۱۲/۱۹ در هامبورگ به نگارش درآمده.
  - دکتر ارجمند، سخنرانی در مراسم بزرگداشت فلاطوری در آلمان، روزنامه اطلاعات، ضمیمه ۲۹ و ۳۰ بهمن و اسفند ۱۳۷۵.
  - ابوالفضل حکیمی، روزنامه اطلاعات، ۱۸ دی ماه ۱۳۷۵.
  - محمدجواد شریعت، فلاطوری، فردی از سلاله حکمت، میراث جاویدان، سال پنجم، ش ۳ و ۴.
  - اندیشه‌ها و خدمات پروفیسور فلاطوری، فلاطوری، ج ۱، صفحه ۱۸۵ به بعد، قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۳.
- گفتنی است که زندگی‌نامه خودنوشت وی در مجموعه‌ای که انجمن آثار و مفاخر فرهنگی به سال ۱۳۸۶ در بزرگداشت فلاطوری برگزار نموده است، موجود است.
۲. میراث ماندگار، ج ۱، ص ۲۶ و سپیده‌بوران، صص ۱۲۴ - ۱۲۵.
۳. راهنمای کتاب، سال پنجم، ش ۱، فروردین ۱۳۴۱ و ش ۶، شهریور ۱۳۴۱.
۴. کارنامه فلاطوری، به کوشش محمد نوری با کتب و مقالاتی بالغ بر صد و پنجاه اثر در بزرگداشت فلاطوری به طبع رسیده است. رک: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، عبدالجواد فلاطوری، ۱۳۸۶، ج اول، ص ۱۹۹ به بعد.
۵. رک: «انتقاد بر یادنامه ملاصدرا»، راهنمای کتاب، سال ۴، ش ۱۰، پس از این نقد، علامه طباطبایی به پاسخ فلاطوری در راهنمای کتاب (سال ۵، ش ۱) پرداخت. دکتر علی‌اکبر داناسرشت به دفاع از فلاطوری برخاست و در راهنمای کتاب (سال ۵، ش ۶) نوشته خود را به طبع رساند. فلاطوری که بحث را از بستر اصلی خود خارج می‌دید، مقاله‌ای با عنوان «تحریر محل نزاع» نگاشت. پس از این مقاله بسیاری از اهل فکر به میدان آمدند و دیدگاه‌های خود را بیان داشتند. ولی متأسفانه مسئولان مجله به مصالحی ادامه مباحثات را دنبال نکردند.
۶. رابطه دین و فلسفه، (مصاحبه با مجله دانشگاه انقلاب)، دوره جدید، تابستان و پاییز ۱۳۷۲، ش ۹۸ و ۹۹، صص ۵۳ - ۳۹ و نیز زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر عبدالجواد فلاطوری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۶، صص ۵۳ - ۳۱ این مطلب از صفحه ۳۱ کتاب اخیر نقل شده است.
۷. همان، ص ۳۷.
۸. همان، ص ۴۰.
۹. همان، ص ۴۵.
۱۰. همان، ص ۵۱.
۱۱. دو اندیشه شرق و غرب، مقالات و بررسی‌ها، ش ۳۵ و ۳۶، ۱۳۶۰، صص ۱۵۱ - ۱۲۷ و نیز زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر عبدالجواد فلاطوری، صص ۹۱ - ۵۵ این مطالب از صفحه ۶۵ نقل شده است.
۱۲. همان، ص ۷۱.
۱۳. همان ص ۸۸.
۱۴. همان، صص ۸۵ - ۸۶.